Quran and Hadith Studies علوم قرآن و حدیث

HomePage: https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 2: Issue 111, Autumn & Winter 2023-2024, p.95-116

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 01-11-2022 Revise Date: 07-06-2023 Accept Date: 17-06-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79422.1408 Article type: Original

The Logic of Discovering the Classification of the Moral Concepts of the Holy Quran

Maryam Dehghani Firoozabadi

PhD student, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran

Dr. Mahdi Mehrizi Toroghi (corresponding author)

Associate Professor, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran

Email: Toosi217@gmail.com

Dr. Tahereh Mohseni

Assistant professor, Imam Sadiq University, Women's College, Tehran, Iran

Abstract

Heavenly teachings can be divided into three categories: beliefs, moralities and jurisprudence. Therefore, moral instructions are among the most important Quranic teachings that include a wide range of moral virtues and vices. In order to understand moral concepts, to identify their importance, to determine the position of each concept through which it is possible to take the right educational steps to train the people of the society, there is a need for indicators and standards that cannot be achieved easily, but one must try different ways to obtain them because they are not clearly explained in religious texts.

With a descriptive and analytical approach and by making studies in the Arabic language, this article has determined these indicators for the classification of moral concepts: repetition, restriction, superlative, analogy, comparison of phrases and themes. With examples from the verses of the Quran, we have tried to explain that, based on these examples, the moral virtues of sincerity and gratitude are considered among the highest moral virtues, respectively. Though, for the final conclusion, a complete investigation must be done on the moral verses, which is being done in a detailed research.

Keywords: classification, ethics, moral concepts, restriction, superlative, analogy

Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱- پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۱۶ - ۹۵

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸

شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۷

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79422.1408

نوع مقاله: پژوهشی

منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم

مریم دهقانی فیروزآبادی

دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث ، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی ، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران ، ایران

(نویسنده مسئول) دکتر مهدی مهریزی طرقی

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی ، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران ، ایران

Email: Toosi217@gmail.com

دکتر طاهره محسنی

استادیار دانشگاه امام صادق (ع) پردیس خواهران، تهران، ایران

چکیده

آموزه‌های آسمانی به سه بخش، تفکیک‌شدنی است: عقاید و اخلاق و فقه. بنابراین، آموزه‌های اخلاقی جزو مهم‌ترین معارف قرآنی به شمار می‌رود که دارای گسترهٔ بزرگی از فضایل و رذایل اخلاقی است. برای فهم مفاهیم اخلاقی، شناسایی اهمّ و مهم آن، تعیین رتبهٔ هر مفهوم که به‌وسیلهٔ آن بتوان گام‌های تربیتی درست برای تربیت نفوس افراد جامعه را برداشت، نیاز به شاخص‌هایی است که از راه‌های متعددی برای رسیدن به آن باید استفاده کرد؛ چراکه این مسئله در متون دینی به‌وضوح تبیین نشده است.

جستار حاضر با رویکردی توصیفی‌تحلیلی طبق بررسی‌هایی که در زبان عرب به عمل آورده است، به شاخص‌های تکرار، حصر، تفصیل، تشبیه، مقایسهٔ عبارت‌ها و مضمون‌ها برای دسته‌بندی مفاهیم اخلاقی رسیده است و با مثال‌هایی از آیات قرآن، سعی در تبیین آن داشته است که بر اساس مثال‌های ذکرشده در این پژوهش، خصایل اخلاقیِ نصح و شکر، به‌ترتیب جزء بالاترین فضایل اخلاقی به شمار می‌روند. البته برای نتیجه‌گیری نهایی باید استقصای کاملی بر روی آیات اخلاقی صورت بگیرد که در پژوهشی مفصل در حال انجام است.

واژگان کلیدی: طبقه‌بندی، اخلاق، مفاهیم اخلاقی، حصر، افعل التفضیل، تشبیه.

مقدمه

قرآن، کتاب ارشاد و تبلیغ و هدایت است که بخش شایان توجهی از آن، به هـدایت و تربیـت اخلاقـی انسان‌ها اختصاص دارد و هدف اصلی نزول وحی در آیاتی چند از قـرآن کـریم، تربیـت و هـدایت انسـان معرفی شده است (ازجمله؛ بقره: ۱۸۵؛ آل‌عمران: ۷۳؛ نساء: ۱۰۵؛ مائده: ۱۵تا۱٦؛ اعراف: ٥٤) تا در پرتوِ آن، از راه نفوذ در روح و افکار مردم، جامعه‌ای به وجود آورد که از کمالات معنوی برخوردار باشد.

خداوند، حکیم است و آیات قرآن را هم محکم معرفی می‌کند: «...کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ»؛[1] بنابراین، مفاهیم اخلاقی باید از پیوندی منطقی و ساختاری منسجم برخـوردار باشـد؛ چراکه اندیشه‌های فاقد منطق و انسجام هرگز نمی‌توانند به منبع و منشأ مستحکم و ارجمند متکی باشند!

بی‌شک، آموزه‌های اخلاقی جزء یکی از مهم‌ترین محورهای قرآن است که همـاهنگی و ارتبـاط میـان خود این آموزه‌ها، مصداق بارزی از نظم و انسجام معارف قرآنی است و ازسوی دیگر، رسـیدن بـه جامعـهٔ اخلاقی میسر نخواهد شد، مگر در سایه‌سار تربیت اخلاقی که تحقق آن در صورتی ممکن خواهد بـود کـه بتوانیم مفاهیم اخلاقی را طبقه‌بندی کنیم تا به این ترتیب هـم بتـوان بـه شناسـایی اهـمّ و مهـم در مفـاهیم اخلاقی رسید و هم گام‌های تربیتی برای تربیت نفوس افراد جامعه به‌درستی مشخص شود. برای پی‌بردن به تعیین رتبهٔ هر مفهوم، از راه‌های متعددی باید استفاده کرد؛ چراکه این مسئله در متون دینی به‌وضوح تبیـین نشده است و این نوشتار می‌کوشد با رویکردی توصیفی‌تحلیلی به این پرسش پاسخ بدهد که با چه منطق و چه شاخص‌هایی می‌توان به طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم پرداخت؟

در زمینهٔ منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم این نتایج به دست آمد که: در کتاب شاخص‌های دین‌داری، نوشتهٔ دکتر مهدی مهریزی که توسط نشر علم در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است، به‌صورت اختصار، طرق رتبه‌بندی مؤلفه‌های دینداری مطرح شده است و در میان رساله‌ها می‌توان از رسالهٔ «نظام اولویت‌بندی و سلسله مراتب ارزش‌های اخلاقی در قرآن»، نوشتهٔ علی رضوانی که به‌راهنمایی دکتـر احمدحسین شریفی در دانشگاه معارف اسلامی به رشتهٔ نگارش درآمده است، یاد کرد که تنهـا سـه معیـار تدبر در هیئت و مادهٔ کلمات قرآن را تأکید کرده و تکرار را ارزیابی کرده است، اما این جستار با پـنج معیـارِ تکرار، حصر، تفصیل، تشبیه، مقایسهٔ عبارت‌ها و مضمون‌ها که بحث تأکید، تنها جزئـی از مـورد اخیـر آن خواهد بود، به‌صورت جامع‌تری به منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قـرآن کـریم می‌پـردازد. همچنین رسالهٔ شاخص‌های دینداری در روایات که توسـط مهنـاز قـدرتی، بـه‌راهنمایی دکتـر مهریـزی در دانشکدهٔ اصول دین قم به رشتهٔ نگارش در آمده است، به بخشی از این معیارها آن هم با تکیـه بـر روایـات

۱. هود: ۱.

اشاره کرده است، درحالی‌که معیارهای مطرح‌شده در این نوشتار، گسترده‌تر و باتوجه‌به آیات قرآن است.

در فرایند منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم، ابتدا به مفهوم‌شناسی واژگان کلیدی و سپس به تبیین معیارهای طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی و درنهایت، نتیجه‌گیری ادلهٔ مطرح‌شده می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی واژگان کلیدی

أ. طبقه‌بندی: «طبقه‌بندی»، به‌معنای رده‌بندی و صف‌بندی است[۲] که مترادف با کلماتی، همچون تنظیم و ترتیب است و در زبان انگلیسی با عباراتی، همچون Assortment،Categorization [۳] از آن یاد می‌شود.

ب. اخلاق: «اخلاق» در اصل، واژه‌ای عربی است که مفرد آن «خُلْق» و «خُلُق» می‌باشد و در لغت، به‌معنای سرشت و سجیّه به کار رفته است؛ اعم از اینکه سجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد؛ مانند عفو و صبر یا زشت و ناپسند باشد؛ مثل دروغ و حسد. لغت‌شناسان عموماً آن را با واژهٔ خَلق هم‌ریشه دانسته‌اند؛ با این تفاوت که، خُلق به‌معنای نیرو و سرنوشت باطنی انسان است که تنها با دیدهٔ بصیرت و غیرظاهر، درک‌شدنی است و خَلق به شکل و صورت محسوس و درک‌شدنی با چشم ظاهر گفته می‌شود[۴] و در اصطلاح، عبارت است از: «صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می‌شوند افعالی متناسب با آن صفات، به‌سهولت و بدون نیاز به تأمل، از آدمی صادر شود.»[۵] بنابراین، رفتار اخلاقی آن است که بدون فکر و تأمل و درنگ از انسان سر می‌زند[۶] و در انگلیسی با کلماتی همچون Moral وEthics[۷] از آن یاد می‌شود.

ج. مفاهیم اخلاقی: مفاهیم، جمع مفهوم است که در انگلیسی با واژهٔ Moral Concepts[۸] به کار می‌رود و در لغت، معنایی است که از لفظ فهمیده می‌شود[۹] و در اصطلاح اصولیان، مفهوم، مقابل منطوق است و به معنایی گفته می‌شود که در ظاهر کلام آورده نشده است، ولی به‌سبب خصوصیتی، از منطوق

---

۲. معین، فرهنگ معین، ۱۰۲۰/۱.

۳. غفاری، فرهنگ البرز کاربردی، ٤٥٢.

٤. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۲۵۷/۲۵؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ۸٦/۱۰؛ جوهری، الصحاح، ۱٤۷۱/٤.

٥. ابن‌مسکویه، تهذیب الأخلاق، **٥۱**؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۷۲/٦۷.

٦. سلمان ماهینی و دیگران، «حل شبههٔ تعارض آفرینی مفهوم «بی‌رؤیت» در تعریف سنتی اخلاق بر اساس الگوی چهار مؤلفه‌ای اخلاق‌ورزی»، ۱۱۹.

۷. غفاری، فرهنگ البرز کاربردی، ۲٦.

۸. دیکشنری تخصصی ایرانیان الهیات.

۹. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۶/۲.

کلام فهمیده می‌شود[۱۰] و منظور از مفاهیم اخلاقی، تصوراتی است که با به‌کاربردن الفاظ اخلاقی در ذهن انسان نقش می‌بندند.[۱۱]

د. قصر و حصر: قصر و حصر در نزد لغویان، به‌معنای‌ای از این قرار به کار رفته است: کم‌کردن، محدودکردن، محبوس‌کردن و بازداشتن[۱۲] و معنای اصطلاحی آن عبارت است از: اختصاص‌دادن چیزی (که مقصور یا محصور نام دارد) در چیزی دیگر (که مقصورعلیه یا محصورفیه نامیده می‌شود)، به‌شیوه‌ای ویژه که نزد اهل بلاغتِ آن زبان شناخته شده است.[۱۳]

ه. افعل التفضیل: اسم تفضیل برای بیان برتری فردی یا شیئی نسبت به دیگری یا بیان کم‌تر و زیادتربودن صفتی به کار می‌رود. با این فرض که دو یا چند چیز در اصل یک معنا یا صفت مشترک هستند.[۱۴] در مواردی نیز افعل التفضیل در جایی به کار می‌رود که اصل صفت در یکی از طرفین وجود ندارد اما در فرض اتصال آن به مبدأ، این تفضیل برقرار است.[۱۵]

و. تشبیه: تشبیه از ریشهٔ «شبه» است و در لغت، به‌معنای مانندکردن است و در اصطلاح، بیان مشارکت یک یا چند چیز با یک یا چند چیز دیگر در یک یا بیش از یک صفت که به‌واسطهٔ ابزارهایی ویژه، دال بر معنای مشابهت صورت می‌پذیرد.[۱۶] تشبیه دارای چهار رکن اساسی است: مشبه، مشبه‌به، وجه‌شبه و ادات تشبیه.

۲. معیارهای طبقه‌بندی

۲. ۱. تکرار

بی‌تردید، «تکرار» یکی از اصول و قواعد رتبه‌بندی است؛ چراکه بیان مکرر هر چیزی، در واقع نشانهٔ تأکید بر اهمیت آن مطلب است.[۱۷] ازاین‌رو، برای طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن باید به مقایسهٔ عبارت‌ها نسبت به همدیگر با این رویکرد پرداخت تا جایگاه آن‌ها نسبت به همدیگر مشخص شود.

تکرار که از اعجاز لفظی قرآن به شمار می‌رود، با دو هدفِ «اعتقادی‌دینی» و «ادبی‌بلاغی» در قرآن آمده است، به‌طوری‌که یک لفظ یا یک معنا یا یک جمله را به‌مقتضای حکمت، به‌طرق مختلف چند بار

۱۰. فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ۳۵۳/۷.
۱۱. مصباح یزدی، فلسفهٔ اخلاق، ۲۵.
۱۲. راغب اصفهانی، المفردات، ٤٠٥؛ ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲۴۹.
۱۳. رجایی، معالم البلاغة در علم معانی و بیان، ۱۲۱.
١٤. صیداوی، الکفاف کتاب یعید صوغ قواعد اللغة العربیة، ۷۲/۱.
۱۵. مهریزی، شاخص‌های دین‌داری، ۲۲۷.
١٦. جرجانی، التعریفات، ۵۸/۱؛ تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ٤٣٤/١.
۱۷. مهریزی، شاخص‌های دین‌داری، ٢٢٦.

تکرار می‌کند.

استخراج نوع تکرار لفظ یا معنا در قرآن یا چگونگی تکرار آن می‌تواند به‌عنوان شاخصی در تعیین مراتب فضایل و رذایل اخلاقی استفاده شود؛ زیرا فرض ما این است که هر ارزشی که در قرآن از شدت تکرار بیشتری برخوردار باشد، اهمیت بیشتری دارد. برای مثال، کاربرد واژهٔ تقوا در قرآن با مشتقاتش ۲۵۸ بار (در ۶۳ سوره و ۲۳۷ آیه) به‌عنوان پرکاربردترین واژه در بحث ارزش‌های اخلاقی است که این مسئله، حکایت از اهمیت این ارزش اخلاقی دارد یا واژهٔ صدق در قرآن با مشتقاتش، ۱۵۵ بار (در ۴۹ سوره و ۱۴۴ آیه) یا واژهٔ صبر با مشتقاتش ۱۰۳ بار (در ٤٥ سوره و ۹۳ آیه)، بیشترین تکرار را در مجموع آیات قرآن دارد و این موارد حاکی از اهمیت این ارزش‌هاست.

انواع و اقسام تکرار در قرآن: ادیبان در نگاهی کلی، تکرار را به دو بخش مفید و غیرمفید تقسیم می‌کنند؛ اما ازآنجاکه تکرار غیرمفید، نقض‌کنندهٔ فصاحت است و قرآن کریم که کلام خداست در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد؛ لذا از این نقص مبراست. باتوجه‌به آنچه گفته شد آنجا که در قرآن کریم با پدیدهٔ تکرار روبه‌رو هستیم، برای پی‌بردن به فایدهٔ آن باید به عبارت قبل و بعد آن آیات توجه شود تا به این طریق بتوان به غرض خداوند از تکرار رسید. با اندکی مسامحه می‌توان همهٔ وجوه مختلف تکرار در قرآن را به دو قسم تقسیم کرد: لفظی و معنوی.

أ. لفظی: یعنی در آن‌ها معنا و مفهومی تکرار نشده است، بلکه برخی از اجزای جمله به‌دلایل زبانی (نحوی و بلاغی و اسلوبی) و ادبی، به‌صورت مفرد یا مرکب بیش از یک بار گفته شده است که تکرار لفظی به‌صورت‌های مختلفی در قرآن آمده است که برخی از آن‌ها به شرح ذیل است:[۱۸]

یک. تکرار جملهٔ کامل در میان سوره‌های مختلف: مثل آیهٔ شریفهٔ: «...إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ ... قطعاً در این [امر] برای هر شکیبای شکرگزاری نشانه‌هاست.»[۱۹]

این آیه که مجموعاً چهار بار در قرآن مجید به مناسبت‌هایی تکرار شده است، بیانگر اهمیت و جایگاه ویژهٔ صبر و شکر است؛ چراکه صبر و شکر از نشانه‌های مهم ایمان است. یادآوری مصیبت‌ها و سختی‌های گذشته و فائق‌آمدن بر آن‌ها؛ چه در زندگی خودمان و چه در زندگی انسان‌ها و امم دیگر، روحیهٔ شکرگزاری را در انسان تقویت می‌کند و او را به صبر و مقاومت دعوت می‌کند. بنابراین، می‌بینیم خداوند متعال، دو ویژگی صبر و شکر را در کنار هم، چهار بار در قرآن با آیهٔ فوق متذکر می‌شود و به این ترتیب، مخاطب را به داشتن این دو ویژگی اخلاقی تشویق می‌کند و این مطلب در حدیثی که بسیاری از مفسران از

۱۸. زرکشی، البرهان، ۱۵تا۲۹.

۱۹. شوری: ۳۳؛ ابراهیم: ۵؛ لقمان: ۳۱؛ سباء: ۱۹.

پیامبر گرامی(ص) نقل کرده‌اند نیز وجود دارد، آنجا که می‌فرماید: «الإیمانُ نِصفَانِ؛ نُصفٌ فِی الصَّبرِ و نِصفٌ فِی الشُّکرِ؛ ایمان دو نیمه است؛ نیمی صبر و نیمی شکر.»[۲۰]

دو. تکرار جمله‌ای در کنار هم: مانند سخن الهی: «کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ نه، چنین است زودا که بدانید. باز هم نه، چنین است زودا که بدانید.»[۲۱]

با بررسی سیاق آیاتی که این جملات در آن تکرار شده است، متوجه می‌شویم خداوند در جملهٔ «کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» به بدگویی مستکبران متفاخر می‌پردازد[۲۲] و با تکرار جملهٔ «ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، دو رذیلهٔ کبر و فخر را به‌صورت مضاعف سرزنش می‌کند و به انسان متکبر فخرکننده با تأکید گوشزد می‌کند که به‌زودی وقتی از زندگی دنیا منقطع شدید، از آثار سوء غفلت خود آگاه خواهید شد که بر اثر کبر و فخر اتفاق افتاده است.

سه. تکرار جمله در فواصل آیات یک سوره به‌سبب تعدد متعلق: یعنی لفظ یا عبارتی که دوباره تکرار شده، به چیز دیگری غیر از آنچه که در مرتبهٔ اول به آن متعلَّق بوده است، متعلَّق باشد. این قسمت از تکرار را تردید نامند؛[۲۳] مانند آیهٔ شریفهٔ: «وَیلٌ یَومَئذٍ لِلمُکَذِّبِینَ» که در سورهٔ مرسلات ده بار تکرار شده است و در هر مرتبه، متعلَّق متفاوت است و با تکرار این عبارت، زشتی تکذیب را به مخاطب گوشزد می‌کند و با این نفرین، به تکذیب‌گران، شرایط سختی را که در روز قیامت تجربه خواهند کرد، متذکر می‌شود.

چهار. تکرار حرف اضراب: حرف اضراب که به‌معنای اعراض و روی‌گرداندن است را در کلام عربی با حرف «بل» نشان می‌دهند؛ زیرا گوینده با به‌کاربردن آن در وسط کلام، از سخن قبلی خود اِعراض کرده است و به بیان مطلب دیگری روی می‌آورد؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْیَأْتِنَا بِآیَةٍ کَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ؛ بلکه گفتند: خواب‌های شوریده است، [نه] بلکه آن را بربافته، بلکه او شاعری است. پس همان‌گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد.»[۲٤]

در این آیه، مخالفان پیامبر(ص) در ابتدا با آوردن حرف «بل» از سخن قبلی خود که پیامبر را ساحر می‌نامیدند؛ با این استدلال که، سِحر مقداری علم و استادی می‌خواهد، روی‌گردان شدند و گفتند: آنچه پیامبر به‌عنوان نبوت آورده است یک سری خواب‌های پریشان است و مجدداً با آوردن حرف «بل» از سخن

۲۰. ابن‌شعبه، تحف العقول، ٤۸.
۲۱. تکاثر: ۳تا٤.
۲۲. طباطبایی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ۳۵۱/۲۰.
۲۳. طباطبایی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ۱۵۰.
۲٤. انبیاء: ۵.

قبلی خود هم برگشتند و گفتند که این افتراست؛ چراکه خواب‌دیدن زمینه‌ای می‌خواهد، چون افترا آن دروغی است که زمینه‌ای ندارد و در آخر حتی آن را هم رد کردند و گفتند: این خیال‌بافی است؛ زیرا افترا هم نیاز به اندیشه و تفکر دارد، اما خیال‌بافی حتی این مقدار از فکر را هم لازم ندارد و به همین دلایل از پیامبر خواستار معجزه شدند[۲۵] و این‌چنین با آوردن حرف «بل»، مرحله‌به‌مرحله از یک سو، ادعای خودشان که تهمت‌هایی بیش نبود را دربارهٔ عدم‌رسالت پیامبر(ص) مطرح کردند و از سوی دیگر، به بی‌ارزشی آنچه پیامبر(ص) می‌فرمودند، تأکید کردند.

ب. معنوی: در این قسم، مضمون یا مفهومی در دو یا چند موضع به‌منظور یادآوری و تذکر بیشتر بر امری، تکرار شده است. تکرار برخی از مضامین اخلاقی و قصص عذاب اقوام گذشته در قرآن از این نوع است.[۲۶]

باتوجه‌به آنچه گفته شد، تکرار در موضوعی؛ چه در قالب معنوی و چه در قالب لفظی، نشان از اهمیت آن دارد.

۲. ۲. حصر یا قصر

حصر، ازجمله شیوه‌هایی است که برای بیان مقاصد قرآنی، مثل مفاهیم والای اخلاقی به کار می‌رود. هدف و غرض از به‌کاربردن اسلوب قصر بسیار زیاد است که باید مطابق مقتضای حال مخاطب باشد که باتوجه‌به آن برای مواردی از این دست به کار می‌رود: تعظیم، تحقیر، مبالغه و زیاده‌روی، استوارکردن سخن در ذهن شنونده و... .

۲. ۲. ۱. انواع قصر

أ. قصر حقیقی: تخصیص چیزی به چیز دیگر، به‌حسب حقیقت و نفس‌الأمر است؛ به این معنا که، اصلاً تجاوز به غیر نمی‌کند و مقصور، ویژهٔ مقصورعلیه است و خود بر دو نوع است: قصر حقیقی تحقیقی و قصر حقیقی ادعایی.

ب. قصر غیرحقیقی یا اضافی: در آن، مقصور نسبت به چیزهای دیگر که معمولاً میان متکلم و مخاطب معلوم و شناخته شده است، تنها به یک چیز اختصاص یافته است[۲۷] که خود به قصر اضافی افراد، قصر اضافی تعیین و قصر اضافی قلب تقسیم می‌شود.

۲. ۲. ۲. شیوه‌های قصر

---

۲۵. قرشی بنابی، تفسیر احسن الحدیث، ٤٨٤/٦؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ٣٥٦/١٣.

۲٦. زرکشی، البرهان، ۱۵/۳.

۲۷. صالح مازندرانی، انوار البلاغة، ۱۹۰تا۱۹۱.

أ. نفی و استثنا؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَکُ فِی ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ؛ و صبر کن و صبر تو، جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند، دل تنگ مدار.»[۲۸]

در این آیهٔ شریفه، خداوند با استفاده از نفی و استثنا، به بیان اهمیت صبر برای پیامبر(ص) در برابر اذیت‌هایی که او و اصحابش متحمل می‌شدند، اشاره کرده است و به این ترتیب، با بیان عظمت صبر که با حصر آن را نشان داده است و آن را جز به توفیق و تأیید الهی ممکن نمی‌داند؛ پیامبر را به داشتن این صفت اخلاقی تشویق کرده است و با آوردن عبارت (وَ اصْبِرْ) که فعل امر است، وجوب صبر را بیان می‌کند.

ب. إِنَّما و أَنَّما؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ درحقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.»[۲۹]

خداوند متعال در این آیه با آوردن «إنّما»، ارتباط مؤمنان را به برادری منحصر کرد تا به این ترتیب به بیان اهمیت این مطلب بپردازد و درنتیجه، زمینه‌ای را فراهم کند که برقراری صلح را برای مؤمنانی که در جنگ با هم هستند توسط دیگر مؤمنانی که شاهد آن هستند، ایجاد کند؛ چراکه برادری اقتضا می‌کند که مؤمنان دیگر، ازنظر خیرخواهی بین هر دو طایفه صلح و دوستی برقرار کنند و «اِنّما» که نشان از حصر دارد، با بیان عظمت این برادری، مؤمنان را به ایجاد صلح در بین همدیگر دعوت می‌کند.

ج. به‌کاربردن حروف عطف (بل، لکن و لا)؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ‌السَّبيلِ وَ السَّائِلينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آوَرَد و مال[خود] را باوجود دوست‌داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان و گدایان و در[راه آزادکردن] بندگان بدهد و نماز را بر پای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به‌هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.»[۳۰]

---

۲۸ نحل: ۱۲۷.

۲۹. حجرات: ۱۰.

۳۰. بقره: ۱۷۷.

در این آیه، خدای سبحان با آوردن «لکن»، نیکی را محصور در ویژگی‌هایی عنوان می‌کند که صاحبان آن ویژگی‌ها کسانی هستند که وفادار به عهدشان هستند و در سختی‌ها و مشکلات و جنگ با دشمن شکیبایند و علامه طباطبایی این دو صفت؛ یعنی وفای به عهد و صبر را زمینه‌ساز تمامی اخلاق فاضله می‌داند[٣١] و به این ترتیب، خداوند متعال با حصر آن‌ها توسط «لکن» اهمیت این صفات در ایجاد اخلاق حسنه را مطرح کرده است.

٢. ٣. تفضیل

استفاده از اسم تفضیل و واژه‌های تفضیلی ،ازجمله؛ احسن، اکمل، اوثق یا ادین در بیان مطلبی، نه‌تنها نشانگر اهمیت آن مطلب است؛ بلکه بر راجح‌بودن و برتربودن آن راجع به سایر مسائل تأکید می‌ورزد.[٣٢] همچنین دو کلمهٔ خیر و شرّ گاهی به‌معنای اسم تفضیل به کار می‌روند؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»[٣٣] در این آیه، کلمهٔ خیر، معنای صفت تفضیلی را می‌رساند و امت اسلامی را بهترین و برترین امت‌ها معرفی می‌کند؛ یعنی خدای سبحان با آوردن کلمهٔ خیر، اهمیت و برتری امت اسلامی را زمانی عنوان می‌کند که به خدا ایمان داشته باشند و در کنار آن، وظیفهٔ امربه‌معروف و نهی از منکر را انجام بدهند و به این ترتیب، اهمیت این وظایف نیز روشن می‌شود و اگر به دو مورد اخیر عمل نشود که آن‌ها را می‌توان از مصادیق خیرخواهی و نصح شمرد، طبیعی است که برتری این امت هم از بین می‌رود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که اگر مسلمانان فضیلت اخلاقی نصح را در خود ایجاد نکنند، دیگر آن‌ها را نمی‌توان امت برتر خواند.

٢. ٤. تشبیه

تشبیهات به‌کاررفته در قرآن کریم که از محاسن ساختار ادبی قرآن است، ازنظرِ اخلاقی نیز بسیار تأثیرگذار است و یکی از راه‌های تشخیص اهمیت و جایگاه ارزش‌های دینی به شمار می‌رود. هرگاه چیزی را به چیزی دیگر تشبیه می‌کنند، نشان از اهمیت مشبّه‌به دارد و طبیعتاً، جایگاه و ارزش مشبَّه نیز به دست می‌آید؛[٣٤] مانند آیهٔ شریفهٔ: «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون؛ و اگر می‌خواستیم، قدر او را به‌وسیلهٔ آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. ازاین‌رو، داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام

٣١. طباطبایی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ٦٥١/١.
٣٢. مهریزی، شاخص‌های دین داری، ١٧٧.
٣٣. آل عمران: ١١٠.
٣٤. مهریزی، شاخص‌های دین‌داری، ٢٢٥تا٢٢٨.

برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآوَرَد. این، مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان اندیشه کنند.»[۳۵]

در این آیه، «الذی» مشبه، «کلب» مشبه‌به، «مثل» ادات تشبیه و «کار زشت و بیهوده» وجه شبه است. خداوند، دانشمندان منحرفی که دچار هواپرستی می‌شوند و به‌دلیل دون همتی همه‌چیز خود را از دست می‌دهند، به سگ هاری تشبیه کرده است که بر اثر بیماری هاری، حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود تا به این ترتیب، با تشبیهی بر مذمت هواپرستی و دون همتی با تشبیهی تأکید کرده باشد.[۳۶]

۲. ۵. بررسی عبارت‌ها و مضمون‌ها

ازجمله معیارهای مؤثر در کشف مراتب ارزش‌های اخلاقی در قرآن، بررسی عبارات و مضمون‌های آیات قرآن است که با چهار عنوان مقایسه به آن می‌پردازیم: عبارت‌ها، تأکید، مقدم و مؤخر، مادهٔ امر.

۲. ۵. ۱. مقایسهٔ عبارت‌ها

از روش‌های اولویت‌بندی، مقایسهٔ تعبیرها در موضوع واحد است که این موضوع خیلی مهم است و می‌تواند در موارد تعارض‌های اخلاقی کمک کند که اولویت وظایف اخلاقی چگونه است و کدام وظیفه بر وظیفهٔ اخلاقی دیگر اولویت دارد. به همین دلیل، در بین شاخص‌ها، این شاخص در اولویت قرار می‌گیرد؛ لذا در مواردی همچون آیهٔ ۱۲۳ سورهٔ آل‌عمران که در ادامه می‌آید اگرچه فضیلت اخلاقی تقوا نسبت به شکر تکرار بیشتری در قرآن دارد، اما مقدمهٔ صفت اخلاقی شکر به شمار می‌رود؛ چراکه می‌فرماید: «...فَاتَّقُواْ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون...؛ پس از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید»؛ یعنی درصورتی‌که تقوا داشته باشید، امکان رسیدن به صفت شکر وجود دارد و در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۷ می‌فرماید: «...وَ أَن تَعْفُواْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...؛ و گذشت‌کردن شما به تقوا نزدیک‌تر است... .» پس می‌توان گفت: تقوا نتیجهٔ عفو و شکر نتیجهٔ تقواست؛ لذا شکر از تقوا بالاتر است.

۲. ۵. ۲. تأکید

«تأکید» در انتقال مفهوم و تأثیر گفتار، نقش به‌سزایی دارد. در یک تقسیم‌بندی کلی، روش‌های تأکید در قرآن را در دو جهت بررسی می‌کنیم.

أ. تأکید جملهٔ اسمیه (تأکید در اسناد): این تأکید شامل موارد زیر است:

یک. آوردن «اِنَّ» و «اَنَّ» بر سر جملهٔ اسمیه و فعلیه: همزهٔ «اِنّ» در صورتی مفتوح می‌شود که بتوان

---

۳۵. اعراف: ۱۷۶.

۳۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۴/۷.

مصدر را جایگزین آن ساخت و همزهٔ آن مکسور می‌شود، هرگاه نتوان مصدر را جایگزین آن کرد ودر صورت جمع دو حالت، فتح و کسر هر دو جایز است. عبدالقاهر جرجانی معتقد است: «انَّ» در تأکید، بسیار قوی‌تر از «لام» است و بیشتر در جواب واقع می‌شود.[۳۷]

همزهٔ مکسور؛ مانند کلام الهی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَميعاً بَصيراً؛ خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. درحقیقت، «نیکو» چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا، شنوای بیناست.»[۳۸]

بحث امانت‌داری در اسلام آن‌چنان اهمیت دارد که خداوند متعال در این آیه هم به‌وسیلهٔ «اِنَّ» و هم مادهٔ فعل امر دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها بدهید. مطلبی که ما امروز به‌عنوان یکی از موارد اعلامیهٔ حقوق بشر در اسلام[۳۹] که اصول آن ذیل حوزهٔ اخلاق صورت‌بندی می‌شود،[٤٠] شاهد آن هستیم و تمام انسان‌ها در برابر آن یکسان‌اند و اسلام، هزار و چهارصد سال پیش آن را به‌عنوان امری اخلاقی دستور می‌دهد و در اهمیت مطلب همین بس که مجدداً خداوند با آوردن عبارت «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» و تأکید به‌وسیلهٔ «اِنَّ»، آن را سفارش می‌کند.

همزهٔ مفتوح؛ مانند آیهٔ: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و [هتک] حرمت‌ها قصاص دارد. پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقواپیشگان است.»[٤١]

تأکید به تقوا در ذیل آیه، تأکیدی بر عدم‌تجاوز از حدّ است؛ یعنی مقابله به مثل نباید شکل انتقام‌جویی به خود گیرد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود خدای سبحان برای ابلاغ پیام آیه چند تأکید به کار برده است: به صیغهٔ امرآوردن، استفاده از مادهٔ علم، تعلیل، آوردن اِنَّ، تأکید مجدد بر تقوا[٤٢] و به این ترتیب، تأکید بر عدم‌انتقام‌جویی کرده است.

دو. آوردن أَلَا: أَلَا، مرکب از همزهٔ استفهام و لای نفی است و برای تحقیق جملهٔ مابعدش می‌آید که

۳۷. زرکشی، البرهان، ۲/٤۲۰.

۳۸. نساء: ۵۸.

۳۹. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۳/٤۳۱.

٤۰. درویشی، «ارزیابی منطقی جایگاه اصول اعلامیه حقوق بشر در حقوق و اخلاق»، ۹۵.

٤۱. بقره: ۱۹٤.

٤۲. زرکشی، البرهان، ۲/٤۲۰.

این معنای تأکید است،[۴۳] چنان‌که در آیهٔ ۱۳ سورهٔ بقره آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَايَعْلَمُونَ ؛ و چون به آنان گفته شود همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید. می‌گویند: آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند، ولی نمی‌دانند.»

این آیه، کسانی که ایمان مؤمنان را تمسخر می‌کنند، به‌شدت توبیخ می‌کند و با آوردن مواردی از این دست، بر سفیه‌بودن آن‌ها تأکید دارد: الّا، اِنَّ، ضمیر هُم و حرف لکن. نتیجه اینکه، تمسخر ایمان مؤمنان، جزء رذایل اخلاقی است که به‌شدت تقبیح و سرزنش شده است و با هشداری که توسط «الّا» مطرح می‌کند، اهمیت موضوع را در چشم مخاطب دوچندان می‌کند.

سه. آوردن اَما شرطیهٔ تفصیلیه: «اَمّا» حرفی است که معنای شرط دارد و به همین دلیل با «فا»ی جواب همراه است و فایدهٔ آن در کلام، تأکید بیشتر است؛[۴۴] مانند «وَ أَمَّا مَن بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ»؛[۴۵] در این آیه، خداوند با آوردن «اَمّا» تأکید می‌کند که انسان‌هایی که بخواهند با بخل‌کردن غنی شوند، دچار عسری می‌شوند که عمل به کارهای نیک را بر انسان تنگ و دشوار می‌کند، درنتیجه به اعمال خوب توفیق پیدا نمی‌کنند[۴۶] و با بیان نتیجهٔ کار که همان تنگی و سختی است و با «فا» آمده و درحقیقت جواب «اَمّا» است، می‌خواهد مخاطب را از بخل‌ورزیدن بر حذر بدارد.

چهار. آوردن لام ابتدا: لام ابتدا، مفتوح است و برای تأکید و برطرف‌ساختن شک شنونده عنوان می‌شود و همواره صدارت‌طلب است، مگر آنکه آغازگر جمله، یکی از حروف مشبه‌بالفعل باشد؛[۴۷] مانند آیهٔ شریفهٔ: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛ از شکیبایی و نماز یاری جویید و به‌راستی این گران است، مگر بر فروتنان.»[۴۸]

باتوجه‌به این آیه، صبر و نماز، دو موضوع مهم برای کمک‌گرفتن در سختی‌ها و مشکلات و همچنین رسیدن به پیروزی هستند؛ چراکه ویژگی صبر که از ثبات نفس ایجاد می‌شود، مشکلات و سختی‌ها را کوچک می‌کند.

در ادامه، عبارت «وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» که علت استعانت است را با آوردن لام مفتوح

۴۳. زرکشی، البرهان، ۲۶۱/۴.
۴۴. معصومی، مهذب مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب، ۳۶تا۳۷.
۴۵. لیل: ۸تا۱۱.
۴۶. قرشی بنابی، تفسیر احسن الحدیث، ۲۵۵/۱۲.
۴۷. شرتونی، مبادی العربیة، ۱۰۷/۴.
۴۸. بقره: ۴۵.

تأکید می‌کند تا بر بزرگی آن دلالت داشته باشد[۴۹] و این اتفاق، با صبر و نماز حاصل می‌شود که این خود، بیانگر عظمت و اهمیت صبر است که با آوردن لام ابتدا در ابتدای کلمۀ «کبیره» که تأکید بر بزرگی استعانت می‌کند، صبر را هم پراهمیت جلوه می‌دهد؛ چراکه صبر و نماز، سبب به‌وجودآمدن استعانت می‌شوند.

پنج. آوردن لام جحود: لام جحود که بعد از نفی واقع می‌شود، فقط برای تأکید نفی است؛[۵۰] مثل آیۀ شریفۀ: «...فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ ...خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند.»[۵۱]

آیه با تأکیداتی که دارد، در مقام یادآوری سرگذشت ملل گذشته و جریان نابودی آنان به‌سبب تکذیب پیامبرانشان در اثر پیروی از هوا و خودستایی است تا اینان آسوده‌خاطر نباشند که عذابی مانند عذاب آنان بر ایشان فرود نمی‌آید[۵۲] و در اینجا، با آوردن لام در عبارت «لیظلمهم» تأکید می‌کند که مجازات این افراد از سوی خداوند، نه‌تنها نشانۀ ظلم خداوند نیست؛ بلکه به این ترتیب به قُبح صفت اخلاقیِ تکذیب اشاره می‌کند که در اثر هوای نفس و خودستایی به وجود می‌آید تا مخاطب را از آن باز دارد.

شش. آوردن تأکید معنوی: تأکید معنوی با الفاظی از این دست می‌آید: نفس، عین کل، اجمع، جمیع، کِلا، کِلتا و فایده‌اش، رفع توهم مجاز و عدم‌شمول است؛[۵۳] مانند سخن الهی: «وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است.»[۵۴]

در این آیه، خداوند با استفاده از لفظ «جمیعاً» خطاب به پیامبر(ص) تأکید می‌کند که مؤمنان برای تو بس هستند؛ به‌دلیل آن مهربانی و الفتی که در آن‌ها وجود دارد و سبب اتحاد آن‌ها می‌شود و از پس آن می‌توان به پیروزی رسید و در اهمیت آن، همین بس که فقط خداوند می‌تواند این الفت را در قلب‌ها ایجاد کند و نمی‌توانند انسان‌ها حتی اگر تمام ثروت جهان را بدهند، دل‌ها را نسبت به هم مهربان کنند.

هفت. آوردن سوگند در کلام: سوگند در میان اسلوب‌های تأکید، بالاترین درجه را داراست و کسی که سوگند یاد می‌کند با قرین‌کردن گفتار خود به شیء ارزشمند، آن را به پذیرش نزدیک می‌سازد. به‌دلیل این

---

۴۹. حسینی همدانی، انوار درخشان، ۱/۱٤٤.

۵۰. زرکشی، البرهان، ٤/۳۷۰.

۵۱. توبه: ۷۰.

۵۲. طبرسی، مجمع البیان، ۵/۷۵.

۵۳. شرتونی، مبادی العربیة، ٤/۳۳۰تا۳۳۲.

٥٤. انفال: ٦٣.

شدت تأکید و ایجاد پیوند میان درستی گفتار و شرافت چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود، سوگند ساده‌ترین گواه برای اثبات یک مدعاست که گاه جایگزین گواه و دلیل نیز می‌شود.[۵۵]

سوگند در نزد نحویان جمله‌ای است که با آن، خبر تأکید می‌شود، حتی آن‌ها گفتار خدای متعال: «إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ؛ چون منافقان نزد تو آیند گویند که گواهی می‌دهیم تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا [هم] می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره، سخت دروغ‌گویند.»[۵۶] را سوگند شمرده‌اند؛ گرچه در آن، اخبار از گواهی‌دادن خدا بر کذب منافقان است؛ ولی چون برای تأکید خبر آمده، قسم نامیده شده است.[۵۷]

خداوند با چند تأکید؛ ازقبیل قسم، «لَ» در لکاذبون، آوردن اِنّ، شهادت الهی، آوردن جمله به‌صورت اسمیه، تصریح می‌کند که منافقان علی‌رغم تطابق کلامشان با واقع دروغ‌گو هستند؛ در واقع، دایرهٔ کذب با این تأکیدات، وسیع‌تر بیان شده است.

هشت. آوردن لام جواب قَسم: لام جواب قسم، در جواب قسم مذکور یا محذوف می‌آید و مانند خود قسم، متضمن تأکید است، به‌ویژه آن‌گاه که با «قد» و نون تأکید همراه شود؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذًى کَثِیرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ قطعاً در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرک گراییده‌اند [سخنان دل] آزار بسیاری خواهید شنید و[لی] اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار [شما] در کارهاست.»[۵۸] که در آن، حرف لام و نون مشدد آمده است که بیانگر تأکید و اهمیت مطلب است و با این افعال، خداوند بر قطعیت این آزمایش‌ها تأکید می‌کند[۵۹] و مخاطب، باتوجه‌به این تأکیدات می‌تواند به اهمیت صبر و تقوا که نتیجهٔ عزم استوار است، پی‌ببرد؛ چراکه در سایهٔ آن انسان می‌تواند در برابر این آزمایش‌ها سربلند بیرون آید.

ب. تأکید جملهٔ فعلیه (تأکید در مسند): این تأکید عبارت است از:

یک. آوردن حرف قد بر سر فعل ماضی و مضارع: «قَد» بر سر فعل آورده نمی‌شود، مگر آنکه

۵۵. خرقانی، «حکمت‌های سوگند در قرآن»، ۹۴.

۵۶. منافقون: ۱.

۵۷. زرکشی، البرهان، ۴۵/۴.

۵۸. آل عمران: ۱۸۶.

۵۹. طالقانی، پرتوی از قرآن، ۴۴۳/۵.

شنونده را مشتاق شنیدن آن کند. البته بر سر فعل مضارع به‌شرط مجردبودنش از جازم و ناصب و حرف تنفیس داخل می‌شود و با قرینه، معنای تأکید می‌دهد؛[۶۰] مانند کلام الهی: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ؛ به یقین می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند، در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، ولی ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند.»[۶۱] که علم الهی، خود قرینه‌ای است بر اینکه «قَد» در این آیه، به‌معنای تقلیل نیست؛ بلکه به‌معنای حقیقت و قطع است. در آیهٔ فوق، خداوند، پیامبر خود را از ناراحتی‌هایی که بر اثر تکذیب مخالفان متحمل می‌شد، تسلی بخشیده است و با آوردن «قد» بر سر فعل «نعلم» بر زشتی تکذیب پیامبر تأکید می‌کند.[۶۲]

دو. نون تأکید ثقیله و خفیفه: دربارهٔ تأکیدکردن به‌وسیلهٔ نون تأکید ثقیله و خفیفه می‌توان گفت: چنان در تأکید اهمیت دارند که گویی گوینده دو یا سه بار فعل را تکرار می‌کند؛[۶۳] مانند کلام الهی: «وَ ما لَنا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلى ما آذَيْتُمُونا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌هایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.»[۶۴]

«وَ لَنَصْبِرَنَّ» را می‌توان نتیجه‌گیری از توکل به خدا و هدایت خداوند دانست و می‌فرماید: چون هدایت شدیم و همچنین به خدا توکل داریم و در حق‌بودن راه خود شکی نداریم، با تأکید عنوان می‌کند در مقابل اذیت و آزاری که بر ما وارد می‌کنید، صبر خواهیم کرد[۶۵] که برای بیان تأکید این ویژگی، از نون تأکید ثقیله استفاده کرده است.

سه. آوردن «لَن» بر سر فعل برای تأکید نفی: هرگاه کسی بگوید: (لاأبرح) و بخواهد آن را برای زمان آینده مؤکّد کند، می‌گوید: (لن أبرح)؛[۶۶] مانند آیهٔ شریفهٔ: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ»[۶۷] که در آن موسی با تأکیدی که توسط «لن» صورت گرفته است، به شکرانهٔ عفو خداوند و تمام نعمت‌هایی که دارد، می‌فرماید که: هرگز از مجرمان پشتیبانی نمی‌کند و همیشه یار و ناصح مظلومان خواهد بود.[۶۸] پس می‌توان گفت: باتوجه‌به آنچه که در شاخص مقایسهٔ عبارت‌ها مطرح شد، مبنی‌بر

---

۶۰. شرتونی، مبادی العربیة، ۳۳۰/٤.
٦١. انعام: ۳۳.
٦٢. طباطبایی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ۸۸/۷.
٦٣. زرکشی، البرهان، ۴۳۳/۲تا۴۳۴؛ شرتونی، مبادی العربیة، ٤٥٤/٤.
٦٤. ابراهیم: ۱۲.
٦٥. قرشی بنابی، تفسیر احسن الحدیث، ۲۸٤/٥.
٦٦. زرکشی، البرهان، ٤٣٤/٢.
٦٧. قصص: ۱۷.
٦٨. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ٤٣/١٦.

اولویت این شاخص نسبت به شاخص‌های دیگر، لذا صفت شکر، مقدمه‌ای برای نصح و خیرخـواهی و از آن بالاتر است و خداوند با آوردن «لن» که نفی ابد می‌کند، بر عدم‌پشتیبانی بر مجرمـان و یـاری مظلومـان تأکید می‌کند.

چهار. آوردن مفاعیل مطلق تأکیدی و نوعی و عددی: در آیهٔ: « قَالَ يَا بُنَيَّ لَاتَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَـى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ؛ [یعقوب] گفت: ای پسرک مـن! خوابـت را بـرای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.»[۶۹]

مفعول مطلق نوعی، مفید تأکید است و در این آیهٔ شریفه، حضـرت یعقـوب کـه میـزان حسـد بـرادران یوسف را راجع به ایشان می‌دانست برای برحذرداشتن یوسف(ع) از عنوان‌کردن خـوابش نـزد بـرادرانش بـا آوردن «کیداً» که مفعول مطلق است، سخن خود را تأکید می‌کند تا حضرت یوسـف(ع) را از کیـد و حیلـهٔ برادران برحذر دارد و در ادامه، این مکر و کید را به شیطان نسبت می‌دهد؛ چراکه شیطان به‌دلیل عداوتی که با انسان دارد آن را در دل انسان‌ها قرار می‌دهد. لذا می‌توان گفت: حسد، مقدمه‌ای برای کید و حیله است.

۲. ۵. ۳. تقدیم و تأخیر

در قرآن کریم، برخی الفاظ، مقدم یا مؤخر از جایگاه خویش آورده شده‌اند. این کـار عـلاوه بـر اینکـه اصولی است و بر اعجاز بیانی قرآن دلالت دارد، بر زیبایی اسلوب و شیوایی تعبیـر نیـز می‌افزایـد. در قـرآن دربارهٔ مقدم و مؤخری که سبب ابهام در فهم معنا نشـده، فوایـد مختلفـی برشـمرده‌اند؛ ماننـد[۷۰] تشـریف، تبرک، تعظیم، مناسبت، سبقت، سببیت، کثرت، ترقی از ادنیٰ به اعلیٰ، تـدلی از اعلـیٰ بـه ادنـیٰ و تأکیـد و تشویق. آنچه ملاک بحث ماست، تأکید و تشویق اسـت؛ ماننـد مقدم‌داشـتن تزکیـه بـر تعلـیم در فرمـودهٔ خداوند: «كَما أَرْسَلْنا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُـوا عَلَـيْكُمْ آياتِنـا وَ يُـزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُـمُ الْكِتـابَ وَ الْحِكْمَـةَ...؛ همان‌گونه که در میان شما فرستادگانی از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما تـلاوت می‌کنـد و شـما را پاک می‌گردانند و کتاب و حکمت را به شما می‌آموزند...»[۷۱]

در قرآن کریم، چهار بار به‌صورت صریح در چهار آیهٔ جداگانه، تعلیم و تزکیه در کنار هم ذکر شده کـه از این چهار مورد، فقط در یک مورد آن، «تعلیم» مقـدم بـر تزکیـه آمـده اسـت[۷۲] و در سـه مـورد دیگـر،[۷۳] «تزکیه» مقدم بر تعلیم آمده است، باوجود اینکه تعلیم مقدمهٔ تزکیه است و تا علم نباشد و شخص، عالـم به

۶۹. یوسف: ۵.
۷۰. سیوطی، تفسیر الجلالین، ٤٧تا٣٣٨.
۷۱. بقره: ۱۵۱.
۷۲. بقره: ۱۲۹.
۷۳. بقره: ۱۵۱؛ جمعه: ۲؛ آل عمران: ١٦٤.

اخلاق و افعال نیکو نباشد، تزکیه حاصل نمی‌شود. اما از باب تأکید و اهمیت موضوع، تزکیه مقدم بر تعلیم ذکر شده است؛ چراکه تزکیه ازنظرِ رتبه و مقام، مقدم بر تعلیم است و نسبت به تعلیم، اصل و غایت و هدف است.[۷٤]

۲. ۵. ٤. مادهٔ «امر»

از دیگر معیارهای مؤثر در کشف اولویت‌های اخلاقی در قرآن، مادهٔ «امر» است. «امر» لفظی است عام برای همهٔ افعال و اقوال که معنای آن طلب فعل است از کسی که مقامش پایین‌تر است؛ خواه به‌طور حقیقی یا به‌زعم خودش.[۷۵] خداوند در قرآن در بعضی از موارد، از فعل «یوصی» و در بعضی موارد از مادهٔ «امر» استفاده می‌کند و این دو با هم متفاوت است؛ مثلاً در آیهٔ شریفهٔ: «وَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ کَانَ اللَّهُ غَنِیًّا حَمِیدًا؛ و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزید [چه باک که] آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده [صفات] است.»[۷٦]

واژهٔ وصیت در قرآن کریم، در دو معنای اخلاقی، به‌معنای موعظه ونصیحت به کار رفته است و در فقه، به‌معنای سفارش فردی به وصی خودش برای رسیدگی به اموال و کارهای باقیماندهٔ بعد از مرگ اوست. وقتی در معنای اخلاقی به کار می‌رود، معنای عرفی یک سفارش و توصیه است، اما زمانی‌که خداوند می‌خواهد دستور به انجام کاری دهد، از مادهٔ «امر» استفاده می‌کند تا اهمیت مطلب را بیان کند؛ مانند آیهٔ شریفهٔ: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...»؛[۷۷] خدای سبحان با واژهٔ «یأمُر» امر فرموده که امانت‌ها را به اهلش برگردانید. ازاین‌رو، مبالغه و تأکید معنایی که در این ماده وجود دارد، بسیار بیشتر از مادهٔ سایر افعال؛ مثلاً «قَول» یا «وصی» است.

نتیجه‌گیری

شناسایی مفاهیم اخلاقی و اهمّ و مهم آن و برداشتن گام‌های تربیتی برای تربیت نفوس افراد جامعه، به‌درستی اتفاق نمی‌افتد، مگر آنکه بتوان مفاهیم اخلاقی را طبقه‌بندی کرد و برای این مهم، ابتدا باید منطقی

۷٤. طباطبایی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ٤٤۷/۱.

۷۵. مظفر، اصول الفقه، ۳۲۲/۱٤.

۷٦. نساء: ۱۳۱.

۷۷. نساء: ۵۸.

ارائه شود که از طریق آن بتوان مفاهیم اخلاقی را دسته‌بندی کرد.

در این راستا، به بیان منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم از طریق شاخص‌هایی همراه با مثال‌هایی از آیات قرآنی پرداختیم که عبارت‌اند از: ۱. شاخص تکرار که به دو بخش لفظی و معنوی تقسیم می‌شود؛ ۲. شاخص حصر که با سه شیوهٔ نفی و استثنا، استفاده از اِنّما و اَنّما و به‌کاربردن حروف عطف (بل، لکن و لا) به آن پرداخته شده است و شاخص‌های تفصیل، تشبیه، مقایسه عبارت‌ها و مضمون‌ها که با چهار عنوان مقایسهٔ عبارت‌ها، تأکید، مقدم و مؤخر و مادهٔ «امر» بررسی شده است. این تنوع معیار برای رسیدن به مفاهیم اخلاقی در سایر پژوهش‌ها وجود ندارد. البته لازم به ذکر است که راه‌های استنتاج در یک سطح نیستند و بعضی از این شاخص‌ها، اصل حاکم و مقدم بر دیگری به شمار می‌روند؛ مثل حصر یا مقایسهٔ عبارت‌ها (با اولویت علت و معلول، سبب و مسبب) که تا زمانی که وجود دارند، نوبت به سایر شاخص‌ها نمی‌رسد و بعضی از این شاخص‌ها، در فرض نبود شاخص‌های دیگر معنا پیدا می‌کنند و لحاظ می‌شوند.

بر اساس مثال‌های ذکرشده، می‌توان خصایل اخلاقی «نصح» و «شکر» را به‌ترتیب جزء بالاترین فضایل اخلاقی شمرد؛ با این استدلال که، اگرچه تقوا پرتکرارترین فضیلت اخلاقی است، اما باتوجه‌به آیهٔ ۱۲۳ سورهٔ آل عمران که نتیجهٔ تقوا را شکر بیان می‌کند، می‌توان گفت: شکر از تقوا بالاتر است و در مرحلهٔ بعد، باتوجه‌به آیهٔ ۱۷ سورهٔ قصص که نتیجهٔ شکر را نصح و خیرخواهی بیان می‌کند و در آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ آل عمران برتری امت اسلامی را نسبت به سایر امم در صورت داشتن خصلت نصح و خیرخواهی در بین مسلمانان می‌داند، می‌توان این‌گونه گفت که صفت اخلاقی نصح، بالاتر از شکر است.

البته شایان ذکر است که برای نتیجه‌گیری نهایی اهمّ و مهم مفاهیم اخلاقی و به‌منظور آنکه بتوان جامعهٔ اخلاقی را در عمل شاهد باشیم، باید در گام بعدی باتوجه‌به این شاخص‌ها با جست‌وجو در آیات قرآن به استقصای کامل آیات اخلاقی و سپس به دسته‌بندی و سطح‌بندی مفاهیم اخلاقی قرآن پرداخت.

منابع

قرآن کریم. مترجم: محمدمهدی فولادوند. تهران: دار القرآن الکریم. ۱۴۱۵ق.

ابن‌شعبه، حسن‌بن‌علی. تحف العقول. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۳۶۳.

ابن‌فارس، احمدبن‌فارس. معجم مقاییس اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۲۲ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الصادر. ۱۳۰۰ق.

ابن‌مسکویه، احمدبن‌محمد. تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق. قم: بیدار. بی‌تا.

تهانوی، محمدعلی. کشاف اصطلاحات الفنون. کلکته: به‌کوشش مولوی محمد وجیه و دیگران. ۱۸۶۲م.

جرجانی، علی‌بن‌محمد. التعریفات. بیروت: دار الکتب العلمیه. ۱۴۰۳ق.

جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد. الصحاح. بیروت: دار العلم. ١٤٠٤ق.

حسینی همدانی، محمد. انوار درخشان. تهران: کتاب‌فروشی لطفی. ١٤٠٤ق.

خرقانی، حسن. «حکمت‌های سوگند در قرآن»، الهیات و حقوق. ش۱۱، بهار۱۳۸۳، ۹۱تا١١٦.
magiran.com/p153936

درویشی، داریوش. «ارزیابی منطقی جایگاه اصول اعلامیۀ حقوق بشر در حقوق و اخلاق»، تأملات فلسفی. ش۱۰، تابستان۱۳۹۲، ۹۵تا۱۲۵. https://dorl.net/dor/20.1001.1.22285253.1392.3.10.5.0

دیکشنری تخصصی ایرانیان الهیات. بازیابی شده در ۹ مهر۱۴۰۱،
https://iraniantranslate.com/dictionary/theology

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد. المفردات فی غریب القرآن. بی‌جا: دفتر نشر کتاب. چاپ‌دوم، ۱۴۰۴ق.

رجایی، محمدخلیل. معالم البلاغة در علم معانی و بیان. شیراز: انتشارات دانشگاه. ۱۳۷۹.

زرکشی، محمدبن‌بهادر. البرهان فی علوم القرآن. بیروت: دار الفکر. ١٤٣٠ق.

سلمان ماهینی، سکینه و دیگران. «حل شبهۀ تعارض‌آفرینی مفهوم «بی‌رؤیت» در تعریف سنتی اخلاق بر اساس الگوی چهار مؤلفه‌ای اخلاق‌ورزی»، تأملات فلسفی. ش۱۴، بهار و تابستان۱۳۹۴، ۱۱۷تا۱۴۲.
.https://dorl.net/dor/20.1001.1.22285253.1394.5.14.4.1

سیوطی، جلال‌الدین. تفسیر الجلالین. بیروت: مؤسسة النور. ١٤١٦ق.

شرتونی، رشید. مبادی العربیة. قم: دار الذکر. ١٤١٧ق.

صالح مازندرانی، محمدهادی. انوار البلاغة. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب. ١٣٧٦.

صیداوی، یوسف. الکفاف کتاب یعید صوغ قواعد اللغة العربیة. دمشق: دار الفکر. ۱۴۲۰ق.

طالقانی، محمود. پرتوی از قرآن. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ‌چهارم، ۱۳۶۲.

طباطبایی، محمدحسین. ترجمۀ تفسیر المیزان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌پنجم، ۱۳۷۴.

طبرسی، فضل‌بن‌حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو. چاپ‌سوم، ۱۳۷۲.

غفاری، سیف. فرهنگ البرز کاربردی. تهران: البرز. ۱۳۸۵.

فاضل لنکرانی، محمد. سیری کامل در اصول فقه. قم: روزنامۀ فیضیه. ۱۳۷۷.

قرشی بنابی، علی‌اکبر. تفسیر احسن الحدیث. تهران: بنیاد بعثت. چاپ‌دوم، ۱۳۷۵.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. بحار الأنوار. لبنان: دار إحیاء التراث العربی. ۱۴۰۳تا۱۴۱۳ق.

مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر. ١٤١٤ق.

مصباح یزدی، محمدتقی. فلسفۀ اخلاق. قم: مؤسسۀ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). چاپ‌سوم، ۱۳۹۴.

مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: اسماعیلیان. چاپ‌سوم، ۱۴۰۸ق.

معصومی، احمد. مهذب مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب. تهران: بی‌نا. ۱۳۶۰.

معین، محمد. فرهنگ معین. تهران: کتاب راه نو. ۱۳۸۱.

مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیة. ۱۴۲۴ق.

مهریزی، مهدی. شاخص‌های دینداری. تهران: نشر علم. ۱۳۹۴.

Transliterated Bibliography

Darvīshī, Dāryūsh. "Arzyābī Manṭiqī Jāygāh-i Uṣūl Iʿlāmīyah-yi Ḥuqūq Bashar dar Ḥuqūq va Akhlāq", *Taʾamulāt-i Falsafī*. No. 10, Summer 2014/1392, 95-125.

Dīkshinirī Takhaṣuṣī Irānīyān Ilāhīyāt. Bāzyābī Shudih dar 2022/10/01-9 Mihr 1401.

Fāżil Lankarānī, Muḥammad. *Sayrī Kāmil dar Uṣūl-i Fiqh*. Qum: Rūznāmah-yi Fiyżīyah. 1999/1377.

Ghafārī, Siyf. *Farhang-i Alburz Kārburdī*. Tehran: Alburz. 2007/1385.

Ḥusaynī, Muḥammad. *Anvār Dirakhshān*. Tehran: Kitābfurūshī Luṭfī. 1984/1404.

Ibn Fāris, Aḥmad ibn Fāris. *Muʿjam Maqāyīs al-Lugha*. Beirut: Dār Iḥyāʾ *al-T*ūrāth al-ʿArabī. 2001/1422.

Ibn Manẓūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-ʿArab*. Beirut: Dār Ṣādir. 1882/1300.

Ibn Miskavayh. Aḥmad ibn Muḥammad. *Tahdhīb al-Akhlāq wa Taṭhīr al-Aʿrāq*. Qum: Bīdār. S.d.

Ibn Shuba, Ḥasan ibn ʿAlī. *Tuḥaf al-ʿUqūl*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvūm, 1985/1363.

Jawharī, Ismāʿīl ibn Ḥammād. *al-Ṣiḥāḥ*. Beirut: Dār al-ʿIlm. 1984/1404.

Jurjānī, ʿAlī ibn Muḥammad. *al-Taʿrīfāt*. Beirut: Dār al-Kutub-i ʿIlmīyya. 1983/1403.

Kharaqānī, Ḥasan. "Ḥikmat-hā-yi Sūgand dar Qurān", *Ilāhīyāt va Ḥuqūq*. No. 11, Spring 2005/1384, 91-116.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Biḥār al-Anwār*. Lebanon: Dār Iḥyāʾ *al-T*ūrāth al-ʿArabī. 1983-1993/1403-1413.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Tafsīr-i Numūnah*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 2003/1424.

Maʿṣūmī, Aḥmad. *Muḥadhdhab Mughnī al-Labīb ʿan Kutub al-Aʿārīb*. Tehran: s.n. 1982/1360.

Mihrīzī, Mahdī. *Shākhiṣ-hā-yi Dīndārī*. Tehran: Nashr-i ʿIlm. 2016/1394.

Miṣbāḥ Yazdī. Muḥammad Taqī. *Falsafah-yi Akhlāq*. Qum: Mūʾassisah-yi Āmūzishī va Pazhūhishī Imām Khumiynī. Chāp Sivum. 2016/1394.

Muʿīn, Muḥammad. *Farhang-i Muʿīn*. Tehran: Kitāb-i Rāhnū. 2003/1381.

Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-ʿArūs min Jawāhir al-Qāmūn*. Beirut: Dār al-Fikr. 1993/1414.

Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Ismāʻilīyān. Chāp Sivum. 1988/1408.

Qurān-i Karīm. translated by Muḥammad Mahdī Fūlādvand. Tehran: Dār al-Qurān-i Karīm. 1995/1415.

Qurashī Bunābī, ʻAlī Akbar. *Tafsīr Aḥsan Ḥadīth*. Tehran: Bunyād-i Biʿthat. Chāp Duvūm 1997/1375.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qurān*. S.l. Daftar-i Nashr-i Kitāb. Chāp-I Duvūm. 1984/1404.

Rajāʾī, Muḥammad Khalīl. *Maʿālim al-Balāghah dar ʻIlm Maʿānī va Bayān*. Shirāz: Intishārāt-i Dānishgāh. 2000/1379.

Ṣāliḥ Māzandarānī, Muḥammad Hādī. *Anwār al-Balāgha*. Tehran: Daftar-i Nashr-i Mīrāṯ-i Maktūb. 1998/1376.

Salmān Māhīnī, Sakīnih et al. "Ḥal-i Shubih-yi Taʿāruẓāfarīnī Mafhūm "bi Rūʾyat" dar Taʿrīf Sunatī Akhlāq bar Asās-i Ulgūy Chāhār Muʾ*allifah*-ī Akhlāqvarzī", *Ta'amulāt-i Falsafī*. No. 14, spring and summer 2016/1394, 117-142.

Ṣaydāwī, Yūsuf. *Al-Kafāf Kitāb Yuʿīdu Ṣawgh Qawāʿid al-Lugha al-ʿArabīya*. Damascus: Dār al-Fikr. 1999/1420.

Shartūnī, Rashīd. *Mabādī al-ʿArabīya*. Qum: Dār al-Dhikr. 1996/1417.

Suyūtī, Jalāl al-Dīn. *Tafsīr al-Jalālayn*. Beirut: Mūʾassisa al-Nūr. 1995/1416.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majmaʻ al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū. Chāp-i Sivum. 1994/1372.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn, *Tarjumah-yi Tafsīr-i al-Mīzān*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Panjum. 1996/1374.

Tahānawī, Muḥammad ʻAlī. *Kashshāf Iṣṭilāḥāt al-Funūn*. Kolkata: ed. Mūlawī Muḥammad Wajīh et al. 1862/1240.

Ṭāliqān, Maḥmud. *Partūy az Qurān*. Tehran: Shirdat-i Sahāmī Intishār. Chāp-I Chāhārum. 1984/1362.

Zarkashī, Muḥammad ibn Bahādur. *al-Burhān fī ʿUlūm al-Qurān*, Beirut: Dār al-Fikr. 2009/1430.